در تاريخ ۲۹ اسفند ۱۳۸۱
بيان تفصيل

جلسه 12

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمْ
الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه جلسه گذشته

ملاحظه فرموديد كه ادله مشهور آن مقداري كه تتبع شد و بررسي شد و دقت شد، ناتمام بود. مشهور كه قائلند به اينكه حديث لاتعاد به ناسي اختصاص دارد و شامل جاهل، آن هم به تمام اقسام جاهل اعم از جهل به حكم و جهل به موضوع، جاهل قاصر، جاهل مقصر، جهل بسيط و جهل مركب نمی شود، ملاحظه فرموديد كه ادله مشهور بر اين ادعايشان ناتمام ماند.

نظريه شيخ انصاری

دومين نظريه‌اي كه در مسئله عنوان كرديم نظريه‌اي است كه از زمان مرحوم شيخ انصاري (اعلي الله مقامه الشريف) است. آن مقداري كه ما بحث كرديم قبل از زمان شيخ اين نظريه مطرح نبوده است؛ و آن اين است كه مرحوم شيخ، بين جاهل قاصر و جاهل مقصر تفصيل داده اند.

فرموده اند كه حديث لاتعاد شامل جاهل قاصر مي‌شود، جاهل قاصر يعني كسي كه در جهلش قصور وجود دارد. جهلش مستند به خودش نيست. خودش كوتاهي در تعليم و تعلم ندارد. حديث لاتعاد شامل جاهل قاصر مي‌شود. اگر كسي در نماز نسبت به يكي از اجزاء، غير از خمسه، جاهل قاصر باشد، اينجا اعاده بر او واجب نيست؛ اما فرموده اند شامل جاهل مقصر نمي‌شود.

كسي كه توانايي دارد علم پيدا كند اما كوتاهي مي‌كند، خودش تقصير مي‌كند و جهلش باقي مي‌ماند، اين جاهل مقصر مشمول حديث لاتعاد نيست.

بعد از مرحوم شيخ انصاري در بين متأخرين از شيخ، مرحوم محقق خوئي (قدس سره شريف)، هم همين نظريه را اختيار كرده است. آنوقت بعضي‌ها گفته اند در جاهل مقصر هم بايد تفصيل بدهيد بين جاهل مقصري كه جهل او بسيط است و بين جاهل مقصري كه جهل او مركب است.

عمده اين است كه دليل مرحوم شيخ بر اين مدعا چيست؟ اصلاً اين نظريه كه ما بياييم بين جاهل قاصر و جاهل مقصر فرق بگذاريم ما چه دليلي بر آن داريم؟ از مجموع كلمات ولو اينكه در كلمات بسيار پراكنده و به صورت غير منقح است، مجموعاً به صورت چهار دليل بر اين مدعا اقامه شده است كه يكي يكي بايد مطرح كنيم و ببينيم آيا قابل قبول هست يا قابل قبول نيست.

ادله تفاوت بين جاهل قاصر و مقصر

اولين دليل اجماع است. شما وقتي كه به كتاب الصلاة مراجعه مي‌كنيد در بحث خلل اين تعبير در اكثر متون فقهيه آمده است؛ فرموده اند الجاهل كالعامد؛ جاهل مثل عامد مي‌ماند. مرحوم صاحب جواهر وقتي اين عبارت را از شرائع نقل مي‌كند در دنباله اش می فرمايند فيكون كالعامد، جاهل مثل عامد است وعن الدُرّ الاجماع عليه، در كتاب الدرّة النجفيه، آنجا ادعا شده اجماع بر اينكه جاهل در حكم عامد است و عن شرح الالفيه للكركي انّ جاهل الحكم عامدٌ عند عامّة الاصحاب، در شرح الفيه محقق كركي

آمده که جاهل حکم، عامد است در نزد جميع اصحاب. در جلد 12 جواهر صفحه 229 آنجا اين مطلبي که عرض کرديم آمده است. ادعاي اجماع شده است.

اجماع فقهاي اماميه بر اين است که در باب صلاة لااقل، حالا در هر بابي يک حکم مخصوص به خود دارد. در باب صلاة، ادعاي اجماع شده بر اينکه جاهل ملحق به عامد است. يعني همانطوري که اگر کسي عمداً قرائت، تشهد يا يکي ديگر از اجزاء خمسه را ترک کند، نمازش باطل است.

اگر کسي جاهل هم شد اعم از جهل به حکم يا جهل به موضوع اين هم ملحق به عامد است. بعضي ها اصلاً پا را فراتر گذاشته اند و گفته اند که اين اجماع حتي جاهل قاصر را هم شامل مي‌شود. اين اجماعي که ادعا شده بر اينکه جاهل، ملحق به عامد است، همانطور که جاهل مقصر را شامل می شود، جاهل قاصر را هم شامل مي‌شود؛ اما اين خيلي بعيد است.

اولاً در باب اجماع بايد ما قدر متيقن را بگيريم. اجماع يک دليل لبي است. قدر متيقن از اجماع فقط همان جاهل مقصر است.

ثانياً ما يقين داريم که جاهل قاصر استحقاق عقاب ندارد. اگر بخواهيم بگوييم جاهل قاصر ملحق به عامد است، معنايش اين است که ما بگوييم جاهل قاصر آن هم استحقاق عقاب دارد، در حالي که خيلي روشن است که جاهل قاصر استحقاق عقاب ندارد.

لذا با توجه به اين دو نکته‌اي که عرض کرديم ولو بعضي‌ها خواستند ادعا کنند که اين اجماع اطلاق دارد و هم جاهل قاصر را مي‌گيرد هم جاهل مقصر را، اما با توجه به اين دو نکته روشن است که اين اجماع فقط شامل جاهل مقصر است.

پس اين دليل اول اينهاست. دليل اول براي فرق بين قاصر و مقصر اين است که فقها اجماع دارند بر اينکه جاهل مقصر کالعامد است آيا اين دليل تمام است يا نه؟ اين دليل ناتمام است چرا؟ براي اينکه اولاً اجماع محصلي که در مقام وجود ندارد. يک اجماعي را بتوانيم تحصيل کنيم و از آن اجماع قطع به قول امام (عليه السلام) پيدا کنيم نيست.

ثانياً اين اجماع در اينجا يقيني المدرک يا محتمل المدرک است. اين اجماعي که در اينجا اقامه شده مدرکش مشخص است. شما اين را ملاحظه داريد که در مواردي که در يک مسئله‌اي در يک فتوايي غير از اجماع، ادله‌ي ديگري هم بر آن فتوا باشد، آنجا مي‌گويند اين اجماع احتمال دارد مدرکي باشد و اجماع مدرکي به درد نمي‌خورد. هماني که مرحوم شيخ انصاري (اعلي الله مقامه الشريف) در مکاسب، گاهي تعبير مي‌کند «و يدلّ علي ذلک قبل الاجماع»، قبل الاجماع، يعني اجماعي که در مسئله ادعا شده مستند به اين وجوهي است که ما بيان مي‌کنيم.

در ما نحن فيه براي بطلان عمل جاهل وجوه ديگري هم هست. کسي که از روي جهل، حال يا جهل به حکم، يا جهل به موضوع قرائت يا تشهد را ترک مي‌کند. اين براي بطلان نماز او. براي لزوم اعاده وجوه ديگري هم در مسئله ذکر شده است. بنابراين لااقل اگر نگوييم يقيني است، لااقل اين اجماع مستند به اين وجوه است و اين اجماعي که مستند به اين وجوه است قابليت استدلال ندارد.

بنابراين ولو اينکه اين اجماع در کلماتي مثل صاحب جواهر که از ارکان فقه است تقريباً مورد تسلم و پذيرش واقع شده اما روي اين جهاتي که عرض کرديم اين اجماع قابل استدلال نيست. پس اين دليل اول دليل ناتمامي است.

دليل دوم فرق بين جاهل قاصر و مقصر

دليل دومي كه براي فرق بين جاهل قاصر و مقصر ذكر شده اين است كه تكليف و خطاب به جاهل قاصر قبيح است. براي اينكه چون جاهل قاصر است، عاجز از امتثال است و قدرت امتثال ندارد. اين الان جاهل است. نمي‌شود بر جاهل در حين جهل تكليف كرد؛ براي اينكه انبعاث در او امكان ندارد.

تكليف يعني بعث، يعني تحريک، بعث و تحريک در جائي است كه انبعاث امكان داشته باشد، جاهل مانند ناسي اين به هيچ وجهي انبعاث در او امكان ندارد، بنابراين تكليف به او معقول نيست. خطاب به او نمي‌تواند متوجه باشد، چون عاجز از انبعاث است. امتثال جائي است كه انبعاث باشد. بعد از انبعاث امتثال است و انبعاث در جاهل امكان ندارد؛ اما در جاهل مقصر تكليف به او ممكن است. چون مقصر در جهلش هست و بخاطر اين مقصر بودن عقاب مي‌شود. اصلاً، عقاب جائي است كه عصيان باشد. عصيان جائي است كه تكيلفي باشد. جائي كه تكليفي وجود دارد و انسان آن تكليف را عصيان كند، اينجا استحقاق عقاب مطرح مي‌شود.

در جاهل مقصر بلااشكال استحقاق عقاب وجود دارد. اين ديگر از امور مسلمه‌ي عند الجميع است كه در جاهل مقصر كه بلااشكال مقصر است، مي‌گويند استحقاق عقاب كشف از عصيان مي‌كند، عصيان كشف از تكليف مي‌كند. پس معلوم مي‌شود جاهل مقصر تكليف دارد حتي در حين جهلش.

در حين جهل تكليف واقعي به او متوجه است، وقتي تكليف واقعي به او متوجه شد، اينجا آن تكليف را كه انجام نداده است. جاهل مقصر در حين جهل، تكليف به نماز تام الاجزاء والشرائط به او متوجه است، اما جاهل قاصر اينچنين نيست.

بنابراين، خودش جهل دارد به اجزاء، منتهي چون اين جهلش مستند به خودش هست، مانعيتي از آن تكليف واقعي ندارد. در جاهل قاصر چون جهل مستند به خودش نيست، قصور در جهلش دارد، اين جهل مي‌تواند جلوي آن تكليف واقعي را بگيرد. جاهل قاصر وقتي دارد نماز مي‌خواند تكليف تام الاجزاء والشرائط متوجه او نيست. پس چه چيز به او متوجه است؟ همين تكليف به نماز ناقص.

اين امر را كه الان دارد امتثال مي‌كند، پس ديگر لازم نيست كه اعاده كند، اما در جاهل مقصر آن جهل مستند به خودش هست. اين جهل جلوي فعليت آن تكليف واقعي را نمي‌گيرد و مانع از تنجزش هم نيست. حالا كه مانع از تنجز نيست تكليف واقعي به صلاة تام الاجزاء والشرائط متوجه به اين جاهل مقصر است.

او الان كه بدون قرائت نماز مي‌خواند فايده ندارد. آن تكليفي كه دارد نماز با قرائت است، لذا اين عصيان كرده است. معصيت كرده است. معصيت كشف از اين مي‌كند كه يک دليلي يک تكليفي وجود داشته اگر تكليفي نباشد معصيت وجود ندارد. بنابراين براي فرق بين جاهل قاصر و جاهل مقصر يک چنين چيزي را بيان كردند.

اين در دليل دومي است كه در كلمات براي اين تفصيل شيخ انصاري (اعلي الله مقامه) ذكر شده است. بعضي از بزرگان هم مثل مرحوم محقق بجنوردي (رضوان الله تعالي عليه) در كتاب قواعد الفقهيه كه انصافاً دو كتاب خيلي خوبي از خودشان به جاي گذاشتند؛ يكي كتاب منتهى الاصول است در دو جلد، كتاب بسيار خوبي است. يكي هم كتاب قواعد الفقهيه است كه هفت جلد هست و مرحوم بجنوردي هم از افرادي بوده كه در طبقه مثل مرحوم آقاي خوئي و امام و اينها بوده و از جهت علمي هم بسيار مرد بالائي بوده است.

ايشان فرمودند اين بيان «له وجهٌ وان لم يكن خالياً عن الاشكال»، گفته اند مي‌شود يک مقداري به اين بيان اعتماد كرد ولو اينكه خالي از اشكال نيست؛ اما ديگر اشكالش را بيان نكردند. اشكالي كه به اين بيان مي‌رسد اين است كه جاهل قاصر هم

تكليف به او متوجه است.

در همان زماني كه جهل دارد تكليف به نماز تام الاجزاء والشرائط بر او فعليت دارد لكن جهلش براي او عذر است. در جاهل مقصر جهلش عذر نيست اما در جاهل قاصر جهلش عذر است. خب حالائي كه جهلش عذر است اما تكليف فعليت دارد، تكليف به نماز تام الاجزاء والشرائط متوجه او هست و مؤيد اين مطلب اين است كه اگر ما بياييم بگوييم جاهل قاصر اصلاً تكليف به نماز تام الاجزاء والشرائط متوجه به او نيست اصلاً جاهل قاصر فقط تكليف به ناقص متوجه او هست، پس اصلاً در جاهل قاصر نبايد امكان امر به اعاده باشد. در حالي كه در جاهل قاصر امكان اينكه حالا يک كسي جاهل قاصر بود يک عملي را اشتباهي انجام داد، اينجا مولا مي‌تواند امر به اعاده كند. امر به اعاده معنايش اين است كه در حين جهل آن تكليف به نماز تام الاجزاء والشرائط متوجه اين شخص هم هست.

پس در نتيجه در جواب از اين دليل دوم مي‌گوييم بين جاهل قاصر و مقصر از اين نظر كه در هر دو مورد آن تكليف تام الاجزاء والشرائط متوجه اين شخص هست هيچ فرقي وجود ندارد، فرقش فقط در اين است كه اگر در جاهل قاصر بعداً كشف خلاف شد جهلش مانع از عقاب است، اما در جاهل مقصر جهلش مانع از عقاب نيست. در جاهل قاصر جهلش عنوان عذر را دارد اما در جاهل مقصر جهلش عنوان مقصر را ندارد.

تكليف در هر دو فعلي است. يعني علم همانطوري كه در جاي خودش روشن شده علم از شرائط فعليت تكليف نيست. بله علم هم از شرائط تنجز مي‌تواند باشد. از شرائط فعليت نيست. ما الان تكاليفي در واقع هست فعليت هم دارد و ما نسبت به او جاهل هستيم. اين مجتهديني كه اين همه مي‌آيند فتوا مي‌دهند در بسياري از اين فتاوا يا روي اصول عمليه عمل مي‌كنند يا روي امارات عمل مي‌كنند، نسبت به واقع جاهلند، در حالي كه همه قائلند تكليف واقعي براي اينها حتي در همين فرض جهل هم فعليت دارد، اما تنجز ندارد. براي اين كه جهلشان عذر حساب مي‌شود و اين تكليف برايشان منجز نمي‌شود.

دليل سوم فرق بين جاهل قاصر و مقصر

يک دليل سومي در بعضي از كلمات تلامذه شيخ انصاري آمده است. مرحوم شيخ با اينكه خودشان مبدع اين نظريه بودند كه بين قاصر و مقصر فرق هست اما ظاهراً جايي استدلالي از خود شيخ به نظر نرسيده و نقل نشده است.

آنچه كه هست اين است كه از مجلس درس شيخ بعضي از تلامذه شيخ آمده اند و يک وجهي كه همين وجه سومي كه الان مي‌خواهيم عرض كنيم نقل كرده اند. البته اين وجه سوم باز شبيه وجه دوم است. خيلي تفاوتي با آن وجه دوم ندارد الاّ يک تفاوت مختصري.

مرحوم شيخ از همين راه كه در جاهل مقصر عقاب وجود دارد وارد شدند. به نقل از درس ايشان به واسطه تلامذه‌ي ايشان. فرموده اند جاهل مقصر عقاب دارد. عقاب كشف از اين مي كند كه عصياني وجود دارد. عصيان در جائي است كه يک تكليفي باشد و به سبب عصيان ساقط شده باشد. در علم اصول، در كفايه مرحوم آخوند هم دارند كه همان طوري كه امتثال يكي از طرق سقوط تكليف است، مولا يک تكليفي به شما مي‌كند، مثلا نماز بخوانيد. وقتش را هم معين مي‌كند. شما مي‌آييد نماز مي‌خوانيد. امتثال مسقط براي تكليف است. يكي از چيزهايي كه مسقط تكليف هست عصيان است. شما اگر از اول وقت تا آخر وقت نماز نخوانديد و زمان تكليف تمام شد، شما عصيان كرديد. اين تكليف ديگر ساقط مي‌شود. حالا قضا نياز به يک تكليف جديد دارد.

پس عصيان خودش مسقط تكليف است. شيخ اينطور مي‌خواهد بفرمايد. در جاهل مقصر به سبب استحقاق عقاب و عصيان، آن تكليف واقعي از او ساقط شده است. عصيان آمده آن تكليف واقعي را ساقط كرده است. در حالي كه حديث لاتعاد در مورد

كسي هست كه آن تكليف واقعي به او متوجه است.

حديث لاتعاد در مورد كسي جاري است كه آن تكليف واقعي به او متوجه و به حسب آن تكليف واقعي بايد اعاده كند؛ اما لاتعاد مي‌گويد امتناناً و ارفاقاً اعاده لازم نيست.

پس بگوييم دليل سوم بر اين كه حديث لاتعاد شامل جاهل قاصر است و شامل جاهل مقصر نيست اين است كه بگوييم جاهل مقصر به سبب عصيان سبب شده كه اصلاً تكليف واقعي از او ساقط شده است اما در جاهل قاصر تكليف واقعي از او ساقط نشده است.

حديث لاتعاد هم در مورد كسي هست كه تكليف واقعي به او متوجه است، يعني الان كسي نمازش را خوانده تكليف واقعي به صلاة تام الاجزاء والشرائط به او متوجه است، بايد بعد از نماز به خاطر آن تكليف واقعي بيايد اعاده كند. لاتعاد امتناناً و ارفاقاً مي‌گويد اعاده لازم نيست؛ اما جاهل مقصر به سبب عصيان، سبب شده كه تكليف واقعي به طور كلي از او ساقط شود پس روي اين بيان بگوييم حديث لاتعاد شامل جاهل قاصر هست اما شامل جاهل مقصر نيست.

شامل جاهل قاصر هست يعني جاهل قاصر نبايد اعاده كند، شامل جاهل مقصر نيست، آن اعاده برايش واجب است. طبق اين بياني كه عرض كرديم. عرض مي‌كنم كه اين بيان را همان تلامذه‌اي كه از شيخ نقل كردند، بعضي‌ها آمدند در جواب اين بيان گفتند ما يک معناي محصلي براي فرمايش شيخ نمي‌فهميم يعني چه اصلاً؟

اين يعني چه كه ما بگوييم جاهل قاصر آن تكليف واقعي در حق او ثابت است، اما جاهل مقصر تكليف واقعي از او ساقط است. اين لازمه‌اش اين است كه جاهل قاصر از جاهل مقصر اسوء حالاً شود.

مرحوم بجنوردي در قواعد الفقهيه مي‌گويد اصلاً چنين حرفي را نبايد به مثل مرحوم شيخ انصاري نسبت دهيم. اين چه حرفي است؟ ما بگوييم جاهل قاصر تكليف براو متوجه هست و حديث لاتعاد هم در جائي است كه تكليف واقعي متوجه است، اما جاهل مقصر تكليف واقعي از او ساقط شده است.

اين اولا كه اصلاً در كلمات بزرگان بسيار استيحايش كرده اند از چنين استدلالي كه مرحوم شيخ انصاري فرموده است و حال چون عين عبارت شيخ انصاري نيست، مي‌شود يک مقداري گفت اصلاً همچنين چيزي را شيخ انصاري نفرموده است. اين يک جواب.

جواب دوم در كلمات مرحوم نائيني (قدس سره) آمده است. مرحوم شيخ محمد تقي آملي، تقريرات صلاة مرحوم نائيني را در سه جلد نوشته است. آن وقت آخر جلد دوم صلاة محقق نائيني، مرحوم آملي يک رساله‌اي در حديث لاتعاد نوشته اند. آنجا نقل مي‌كند كه مرحوم نائيني اشكال كرده است. فرموده است كه اين بيان كه ما بياييم بگوييم جاهل مقصر به سبب عصيان تكليف از او ساقط است، آنجائيست كه بگذاريم وقت نماز تمام شود در حالي كه مدعا اين نيست.

مدعا اين است كه اول وقت دونفر نماز مي‌خوانند؛ يكي جاهل قاصر است و يكي مقصر، اين جاهل قاصر قرائت را ترک مي‌كند. جاهل مقصر هم قرائت را ترک مي‌كند بعد از ده دقيقه كه هر دو نماز را خواندند و هنوز وقت باقي است ما مي‌خواهيم بگوييم يعني شيخ مي‌خواهد بگويد كه اينجا حديث لاتعاد شامل جاهل قاصر مي‌شود و جاهل قاصر نبايد اعاده بكند، اما شامل جاهل مقصر نمي‌شود.

اين دليل سومي كه خوانديد كه تكليف ساقط است، آنجائي است كه بگذاريم وقت تا آخر تمام شود. اين جاهل مقصر اگر عصيانش استمرار پيدا كرد تا آخر وقت اينجا مي‌شود گفت آن تكليف واقعي ساقط است، اما اگر عصيانش استمرار پيدا نكرد اين تمكن دارد. الان مي‌تواند بلند شود و يک نماز تام الاجزاء و الشرائط بخواند. ما ديگر اينجا نمي‌توانيم بگوييم آن تكليف واقعي ساقط شده است. بنابراين به بيان مرحوم نائيني اين دليل اخص از مدعاست. يا اصلاً شايد ربطي خيلي به مدعا نداشته باشد.

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ